

دکتر دیوید ترنر، انجیل یوحنا، جلسه ۱۱

یوحنا ۹: ۱-۴۱

دیوید ترنر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید ترنر در حال تدریس در مورد انجیل یوحنا است. این جلسه یازدهم، دوران پرتنش در اورشلیم، مرد نابینا و مردان نابینا، یوحنا ۹: ۱-۴۱ است.

سلام، من دیوید ترنر هستم.

به ویدیوی ما در مورد فصل ۹ انجیل یوحنا خوش آمدید. فصل ۸ انجیل یوحنا، فصلی شگفت‌انگیز بوده که به فصل ۹ انجیل یوحنا منتهی می‌شود، فصلی که در آن اوضاع در اورشلیم چندان خوب پیش نمی‌رود و مشکلات زیادی در حال ظهور است. و البته عیسی مسیح اظهار داشته است که او نور جهان است و کسانی که از او پیروی می‌کنند در تاریکی راه نخواهند رفت. با این حال، در این فصل، شاید تاریکی زیادی در جریان باشد.

با این وجود، این فصل ما را به نوعی برای فصل ۹ یوحنا آماده می‌کند، جایی که عیسی قرار است مردی را که تمام عمرش در تاریکی بوده است، مردی که نابینا به دنیا آمده است، شفا دهد. بنابراین، در فصل ۹ یوحنا متوجه خواهیم شد که نابینایی او هیچ ارتباطی با گناه او یا والدینش نداشته است. هیچ مجازاتی در آنجا وجود ندارد، اما این برای جلال بخشیدن به خداست.

بنابراین، می‌بینیم که چگونه خداوند با نحوه مراقبت و برخورد عیسی با این مرد، جلال خواهد یافت. و این فصل با نکته‌ای بسیار عمیق از پارادوکس یا طنز به پایان می‌رسد، جایی که کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند ببینند، در واقع نابینا هستند. و کسی که نابینا است، اکنون در واقع کسی است که به روش‌های مختلفی می‌بیند.

بنابراین، طبق عادت همیشگی‌مان، به نحوه پیشری فصل، صرفاً از نظر جریان روایی، نگاه می‌کنیم. و با آن شروع می‌کنیم. سپس به برخی از موضوعات موضوعی مورد علاقه‌مان در آن خواهیم پرداخت.

بنابراین، همانطور که این فصل آغاز می‌شود، بدیهی است که عیسی با مرد نابینا و همچنین با یک خرافه، یک جهان‌بینی در مورد نابینایی، روبرو می‌شود. بنابراین، شاگردان در فصل ۹، آیه ۲ از عیسی می‌پرسند، ربی چه کسی گناه کرد، این مرد یا والدینش، که او نابینا به دنیا آمد. این دلالت که مرد به دلیل گناه والدینش نابینا به دنیا آمد، دیدگاه جالبی در مورد خداست.

خدا یک کودک بی‌گناه را به خاطر کاری که والدینش انجام داده‌اند مجازات می‌کند. برای من تا حدودی گیج‌کننده است که آیا خدا کسی را حتی قبل از اینکه به دنیا بیاید به خاطر گناهی که ممکن است مرتکب شده باشد، مجازات می‌کند یا نه. پس آیا او گناه کرد که نابینا به دنیا آمد؟ خب، نمی‌دانم که آیا آنها نوعی دیدگاه نسبت به گناه در رحم داشتند یا اینکه فکر می‌کردند خدا او را نابینا می‌کند زیرا خدا از قبل می‌دانست که او پس از تولد مرتکب گناه خواهد شد.

در هر صورت، حداقل به نظر من، این یک دیدگاه بسیار عجیب از خدا است، نه خدایی که در بقیه کتاب مقدس توصیف شده است. در هر صورت، ما هنوز هم با این نوع جهان‌بینی مواجه هستیم زیرا افراد کمی نیستند که اساساً می‌گویند خدا آنها را به خاطر آن، به خاطر اتفاقاتی که می‌افتد، به دام انداخته است. و من فکر می‌کنم این یک دیدگاه فرعی کتاب مقدسی از خدا و جهان است.

اما با این وجود، در ادامه فصل بیشتر در مورد این موضوع صحبت خواهیم کرد. بنابراین، در اینجا می‌خوانیم که چگونه عیسی با مرد نابینا روبرو می‌شود و با یک فرض غلط در مورد گناه مقابله می‌کند. او مرد را به روشی که کمی غیرمعمول است، شفا می‌دهد.

در موردش صحبت خواهیم کرد. به نوعی، فکر می‌کنم نمی‌توانم به (spittle) بعداً در مورد استفاده از تفال‌ه استفاده از کلمه تفال‌ه عادت کنم. ترجیح می‌دهم از کلمه تف استفاده کنم.

خب، اگر کمی بی‌ملاحظه به نظر می‌رسد، ببخشید، فکر کنم من این‌طور بزرگ شدم. پس، من فقط اسمش را تف می‌گذارم. امیدوارم اشکالی نداشته باشد.

بنابراین، او بر زمین آب دهان انداخت، با بزاق گل درست کرد، آن را روی چشمان مرد گذاشت و گفت، برو در حوض سیلوحا خود را بشوی. ما قبلاً در فصل هفتم در مورد حوض سیلوحا در رابطه با عید خیمه‌ها و برداشتن آب از آنجا توسط کاهن اعظم برای اهدای شراب در معبد صحبت کرده‌ایم، شاید به عنوان پیش‌زمینه‌ای برای یوحنا فصل هفتم، آیات ۳۷ تا ۳۹. بنابراین، مرد رفت و شست.

متن خیلی ساده آن را توصیف می‌کند. در آیه هفتم، او رفت و شست و به خانه برگشت و دید، تقریباً همین‌طور. بنابراین، این آشکارا در محله جنجال‌برانگیز بود.

بنابراین، همه همسایه‌هایش شروع به زیر سوال بردن او می‌کنند، آیات هشتم تا دوازدهم، و می‌پرسند که آنجا چه اتفاقی افتاده است. بنابراین، او داستان را دوباره تعریف می‌کند. جالب است که برخی از مردم گفتند، این نمی‌تواند همان مرد باشد.

فکر کنم نمی‌خواستند باور کنند یا فقط شک داشتند. برای همین گفتند، این شبیه اوست. در واقع این همان شخص نیست.

بنابراین، او همچنان اصرار داشت که من آن مرد هستم. بنابراین، این بخش جالبی از این فصل است. این مرد که قبلاً نابینا بود، شخصیت جالبی است زیرا مدام به خاطر اتفاقی که برایش افتاده، مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد.

و بنابراین، اول از همه، همسایه‌هایش او را اذیت می‌کنند. والدینش دقیقاً از او حمایت نمی‌کنند. البته فریسیان او را مسخره می‌کنند و سعی می‌کنند به هر طریقی که می‌توانند او را تحقیر کنند.

و سرانجام، در پایان فصل، عیسی به کنار او می‌آید و او را به درک کاملی از عیسی و رسالتش هدایت می‌کند. و می‌بینیم که ناامیدی این مرد در آیه نهم آغاز می‌شود. او اینجاست.

او شفا یافته و مردم حتی باور نمی‌کنند که او همان آدم قبلی است. بنابراین، او می‌گوید، بله، خودمم. خودمم.

من واقعاً همان آدم هستم. و کمی غیرمعمول به نظر می‌رسد که آنها این منظره را داشتند. بنابراین، آنها می‌خواستند بدانند که چشمان او چگونه باز است.

بنابراین، او مجبور است کل داستان را در آیه ۱۱ تکرار کند. بنابراین، آنها گفتند، خب، آن کسی که این کار را کرده کجاست؟ و او می‌گوید نمی‌دانم. تا آن زمان، عیسی رفته بود تا کارهای دیگری انجام دهد.

خب، این پیش‌زمینه‌ی داستان است. همه چیز از اینجا شروع می‌شود. مرد شفا می‌یابد.

همسایه‌ها از او سوال می‌پرسند و فکر می‌کنند این چیز عجیبی است. بنابراین باید توسط رهبران مذهبی بررسی شود. بنابراین، آیه ۱۳ و بعد از آن، او را نزد فریسیان می‌برند و فریسیان شروع به سوال کردن از مرد می‌کنند.

و اینجا آیات ۱۳ تا ۳۴ را داریم، که واقعاً بخش اصلی این فصل و بخشی از فصل است که به نظر من از نظر ادبی جالب‌ترین بخش است، چون به نظرم در اینجا کمی طنز وجود دارد، همانطور که فریسیان از مرد در آیات ۱۳ تا ۱۷ در مورد چگونگی وقوع این اتفاق سوال می‌کنند. بنابراین، او یک بار دیگر آنچه را که اتفاق افتاده بود تکرار می‌کند. او قبلاً این کار را برای همسایه‌ها انجام داده است.

حالا او باید این کار را برای فریسیان انجام دهد. بنابراین، در آیه ۱۷، آنها به او می‌گویند، خب، چطور ممکن است این اتفاق افتاده باشد؟ در مورد او چه می‌گویی؟ چطور چشمانت باز بود؟ بنابراین، مرد می‌گوید، خب، چیزهایی مثل این هر روز اتفاق نمی‌افتد. بنابراین، اینجا یک اتفاق غیرمعمول در حال رخ دادن است.

بنابراین، من فکر می‌کنم او یک پیامبر است. آیه ۱۷. بنابراین، در این مرحله، درک این مرد از عیسی بی‌شباهت به درک افرادی در جمعیت اوایل اورشلیم نیست که در پایان فصل ۲ شاهد انجام معجزات توسط عیسی بودند و دیگران در جمعیت‌های بزرگتر، شاهد انجام کارهایی توسط عیسی مانند افرادی در فصل ۶ بودند که توسط عیسی در اطعام جمعیت اطعام شدند و فکر کردند که این مرد باید یک پیامبر باشد.

او باید کسی باشد که بتوانیم او را پادشاه کنیم. آنها فکر می‌کردند می‌توانند او را به نوعی مسیح تبدیل کنند. که همیشه از آنها مراقبت خواهد کرد. بنابراین، درک آن مرد از عیسی شبیه به این نوع چیزها است.

او می‌فهمد که مشکلی برای آن مرد پیش آمده است. شاید او بی‌شباهت به نیکودیموس در فصل ۳ نباشد که گفت، مطمئناً معلم شما از جانب خداست زیرا این نوع چیزها روی درختان نمی‌رویند. این اتفاق همیشه نمی‌افتد.

بنابراین، البته، فریسیان در درک این موضوع مشکل دارند. و حدس بزنید چرا؟ به همین دلیل، ما آن را قبل از بازگشت به فصل ۵ دیده‌ایم. طبق آیه ۱۶، برخی از فریسیان گفتند که این مرد، یعنی عیسی، نمی‌تواند از جانب خدا باشد زیرا او سبت را رعایت نمی‌کند. بنابراین به نوعی به این نتیجه رسیده بودند که شاید عیسی با تف کردن در خاک و درست کردن گل برای مالیدن به چشمان آن مرد، در روز سبت کار می‌کرده است یا فکر می‌کردند که عیسی او را مجبور کرده است که در روز سبت خیلی زیاد راه برود، چیزی در آنجا اتفاق می‌افتاد که آنها فکر می‌کردند این نقض سبت است.

بنابراین، آیه ۱۸ می‌گوید که آنها حرف‌های آن مرد را باور نکردند، بنابراین والدین آن مرد را احضار کردند. بنابراین، والدین اکنون وارد صحنه می‌شوند و بحثی با والدین صورت می‌گیرد. والدین متعهد نیستند زیرا نگرانند که اگر آنچه اتفاق افتاده را تأیید کنند و به نوعی عیسی را به عنوان مسیح موعود تأیید کنند، از کنیسه بیرون انداخته شوند.

بنابراین، آنها می‌گویند، فریسیان به والدین می‌گویند، آیا این پسر شماست؟ و آنها می‌گویند، بله، این همان است. آیا او نابینا به دنیا آمده است؟ بله. بنابراین، آنها همه اینها را می‌پذیرند.

ما می‌دانیم که او نابینا به دنیا آمده بود. اما در آیه ۲۱، قرار نیست بی‌جهت در مورد اینکه چگونه او اکنون قادر به دیدن شده است صحبت کنیم. باید از خودش پرسید.

او به سن قانونی رسیده. او یک بزرگسال است. پس، از خودش پرسید.

او خودش از جانب خودش صحبت خواهد کرد. بنابراین، آیه ۲۲ به طور سرمقاله‌ای توضیح می‌دهد که دلیل اکراه والدین از تأیید آنچه اتفاق افتاده بود، ترس از رهبران یهودی بود که از قبل تصمیم گرفته بودند هر کسی که عیسی را به عنوان مسیح موعود تصدیق کند، از کنیسه اخراج خواهد شد. این موضوعی است که قبلاً دیده‌ایم و دوباره در یوحنا خواهیم دید.

بنابراین، اکنون برای سومین بار در آیه ۲۴ دوباره به این موضوع می‌پردازیم. ابتدا با همسایگان، سپس یک بار با فریسیان، و بار دوم با فریسیان. بنابراین، در مجموع سه بار، این مرد احضار می‌شود تا داستان خود را تعریف کند.

بنابراین، آنها گفتند، با گفتن حقیقت، خدا را جلال دهید. ما می‌دانیم که این مرد گناهکار است. من مطمئن نیستم که آنها می‌خواستند او چه بگوید.

حس می‌زنم می‌خواستند او بگوید اتفاقی که برایش افتاده واقعاً نیفتاده است، یا می‌خواستند او آن را مستقیماً به خدا نسبت دهد و نه به عیسی. فهمیدن اینکه آنها اینجا چه می‌خواستند بگویند سخت است. در واقع غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

خب، داستان اینجا کمی خنده‌دار می‌شود. خدا را شکر. ما می‌دانیم که این مرد گناهکار است.

او پاسخ داد، خب، آیه ۲۵، اینکه او گناهکار است یا نه، واقعاً نمی‌دانم، اما یک چیز را می‌دانم و آن این است که من قبلاً نابینا بودم. حالا می‌توانم ببینم. بنابراین، آنها دوباره از او پرسیدند، آیه ۲۶، او چه کرد؟ چگونه چشمانت را باز کرد؟ و مرد می‌گوید، من قبلاً این را به تو گفته‌ام.

بعضی از این سریال‌ها را در تلویزیون می‌بینید که وکلا از جا می‌پرند و اعتراض می‌کنند و می‌گویند، پرسیده شده و پاسخ داده شده. خب، این قبلاً پرسیده شده. قبلاً پاسخ داده شده.

پس چرا باید دوباره آن را تکرار کنیم؟ خب، من قبلاً به شما گفته‌ام و شما به من گوش ندادید. آیه ۲۷. چرا می‌خواهید دوباره آن را بشنوید؟ خب، قسمت عالی ماجرا اینجا است.

آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او شوید؟ پس اینجا آن مرد را می‌بینید که اساساً به آنها گیر می‌دهد و اوضاع را به هم می‌ریزد. بنابراین، در آیه ۲۸، آنها به او توهین می‌کنند و می‌گویند، تو شاگرد این شخص هستی. ما شاگردان موسی هستیم.

بنابراین، در اینجا یک مضمون حیاتی در یوحنا وجود دارد که به پیشگفتار بازمی‌گردد، جایی که پیشگفتار به ما می‌گوید که در واقع شریعت توسط موسی آمد که آرزو داشت جلال خدا را در تنیّه، خروج ۳۳ و ۳۴ ببیند، و نتوانست آن را به طور کامل در تضاد با عیسی ببیند که کمال فیض و حقیقت خدا را برای بشریت به ارمغان می‌آورد. نه اینکه موسی بد باشد، بلکه موسی مقدم بر عیسی است که کمال وحی خدا را برای ما به ارمغان می‌آورد. بنابراین آنها می‌خواهند بین عیسی و موسی دوگانگی ایجاد کنند.

ما از طریق یوحنا می‌دانیم که یوحنا می‌خواهد ما باور کنیم که عیسی، موسی نهایی، یا می‌توان گفت، تحقق موسی است، کسی که موسی از او انتظار داشت. البته این موضوع در فصل پنجم یوحنا بسیار مهم است. زمانی که عیسی می‌گوید موسی به من شهادت می‌دهد و اگر او را باور می‌کردید، به من نیز ایمان می‌آوردید. بنابراین، ما شاگردان موسی هستیم.

خب، نه طبق گفته‌ی عیسی، چون موسی کسی بود که مشتاقانه منتظر او بود. ما می‌دانیم که خدا با موسی در مورد این شخص صحبت کرد، تقریباً می‌شد لحن تند و تیز این شخص را شنید، ما حتی نمی‌دانیم او از کجا آمده است. بنابراین، این مرد قرار نیست از توهین‌ها منصرف شود، او قرار است از آنچه اتفاق افتاده دفاع کند، همانطور که در حال حاضر آن را درک می‌کند.

بنابراین، در آیه ۳۰ او می‌گوید، این نکته‌ی قابل توجهی است. شما نمی‌دانید او از کجا آمده است، اما چشمان مرا باز کرد. ما می‌دانیم که خدا به گناهکاران گوش نمی‌دهد، او به افراد خداترسی که اراده‌ی او را انجام می‌دهند، گوش می‌دهد.

هیچ‌کس تا به حال نشنیده است که چشمان مردی را که کور مادرزاد بوده، باز کنند. این مرد از جانب خدا نبود، او نمی‌توانست این کار را انجام دهد، او نمی‌توانست هیچ کاری انجام دهد. این تا حدودی یک استدلال عمل‌گرایانه است، فکر می‌کنم فیلسوفان می‌توانند در آن ایراداتی وارد کنند، شاید کاملاً منطقی نباشد، اما این مرد دوباره می‌گوید، من فقط همین یک چیز را می‌دانم، قبلاً کور بودم، اما حالا می‌توانم ببینم.

آنها در پاسخ به این، که یک لقب دیگر بود، گفتند: «تو از بدو تولد در گناه غرق بودی.» با بازگشت به سوءتفاهمی که شاگردان در آیه ۲ از این فصل از عیسی در مورد آن سوال کردند، عیسی پاسخ می‌دهد که آن مرد نابینا به دنیا آمد تا خدا را جلال دهد. بنابراین فریسیان این ایده را باور می‌کنند که نابینایی او به دلیل گناه بوده است.

تو کور به دنیا آمدی، حتماً گناهکار بودی، از بدو تولد غرق در گناه بودی، چطور جرأت می‌کنی برای ما موعظه کنی؟ تو کی هستی؟ خب، برمی‌گردیم به شک و تردید رهبر در مورد درک مردم عادی از شریعت. متن قبلی به نفرین مردم سرزمینی اشاره داشت که شریعت را نمی‌دانستند. بنابراین او را بیرون انداختند، آیه نتیجه‌گیری است ۳۴.

بنابراین، داستان به نقطه‌ی کاملاً محوری می‌رسد که این مرد کاملاً توسط رهبران مذهبی رها شده است، و حتی والدین خودش هم به کمکش نیامده‌اند، و آنها هنوز در رابطه‌ی کنیسه‌ای خود راحت و دنج هستند زیرا آنها این کار را نمی‌کردند، اما این مرد که به سادگی به فریسیان گفته است که چه اتفاقی افتاده و توضیح آنها را نپذیرفته است، کنار گذاشته شده است. بنابراین، فکر می‌کنم اینجاست که این فصل حساس می‌شود، و جایی که می‌بینیم عیسی چوپان جان‌ها است و آنچه را که قرار است در فصل ۱۰ در مورد او بخوانیم، پیش‌بینی می‌کند. عیسی شنید که او را بیرون کرده‌اند، آیه ۳۵، از او می‌پرسد، او را جستجو می‌کند او را پیدا می‌کند، می‌گوید، آیا به پسر انسان ایمان داری؟ مرد صادقانه می‌گوید، خب من حتی نمی‌دانم او کیست، پس به من بگو او کیست تا به او ایمان بیاورم.

به یاد داشته باشید که این مرد گفت عیسی پیامبر است، چیزی در مورد عیسی اتفاق می‌افتاد که غیرمعمول بود، اما او واقعاً نمی‌فهمید چرا. سپس عیسی با گفتن این جمله پاسخ می‌دهد: «شما اکنون او را دیده‌اید، و در واقع، او اکنون با شما صحبت می‌کند.» به عبارت دیگر، این من هستم، و بدون هیچ تردیدی، مرد گفت: خداوند، من ایمان دارم، و او را پرستش کرد.

این ما را به نحوه‌ی پایان‌بندی این فصل می‌رساند، که به نظر من درس الهیاتی تمام این ماجراست. بنابراین عیسی می‌گوید، برای داوری، من به این دنیا آمده‌ام تا نابینایان ببینند و بینایان نابینا شوند. به نحوی همانطور که داستان اینجا روایت می‌شود، فریسیان در حاشیه‌ی این مکالمه پرسه می‌زدند و به نوعی از آنچه عیسی گفته بود آگاه بودند.

بنابراین، فریسیانی که با او بودند، این حرف او را شنیدند و پرسیدند، چه؟ آیا ما هم کور هستیم؟ عیسی گفت، اگر کور بودید، گناه نمی‌کردید، اما اکنون که ادعا می‌کنید می‌توانید ببینید، گناه شما باقی می‌ماند. بنابراین، این وضعیت طعنه‌آمیز وجود دارد که کسانی که بر اسرائیل نظارت دارند، رهبران اسرائیل، اصلاً بینایی ندارند. آنها واقعاً آن را درک نمی‌کنند، حتی اگر از نظر جسمی قادر به دیدن باشند.

آنها می‌توانند ببینند که چه اتفاقی برای این مرد که قبلاً نابینا بوده افتاده است. آنها شاهدان زیادی دارند که به آنها می‌گویند او قبلاً نابینا بوده و اکنون می‌تواند ببیند. بنابراین، آنها بینایی و نظارت دارند، اما واقعاً هیچ بینش معنوی در مورد آنچه اتفاق می‌افتد ندارند.

این مردی که نابینا بود و حالا از نظر فیزیکی می‌تواند ببیند، و به خاطر اتفاقی که برایش افتاده توسط کسانی که ظاهراً می‌توانند ببینند طرد شده، حالا کسی است که واقعاً به روش‌های مختلفی می‌بیند. خوب، داستان از این قرار است. داستان بسیار جالبی است، داستانی که می‌توانیم به عنوان یک داستان، یک اثر ادبی، روی آن تمرکز کنیم.

خیلی جذاب است، اما باید به برخی از شیوه‌های پیشرفت داستان و موضوعات موضوعی که باید توجه ما را جلب کنند، پردازیم. اول از همه، می‌خواهیم به انتهای فصل ۸ برگردیم و به گذار بین فصل ۹ و آنچه در فصل ۸ گذشته است، توجه کنیم. با پایان فصل ۸، عیسی گفتگوی بسیار داغی با یهودیانی داشته است که به نوعی به او ایمان داشتند اما واقعاً به آن معنایی که او می‌خواست به او ایمان نداشتند. بنابراین، آنها آماده‌اند تا او را سنگسار کنند زیرا او گفته است که قبل از اینکه ابراهیم به وجود بیاید، من هستم.

بنابراین، در این هنگام، سنگ‌هایی برداشتند تا او را سنگسار کنند، اما خود عیسی از محوطه معبد گریخت. خود را پنهان کرد. او از آنجا بیرون رفت.

این عمل عیسی تا حدودی جالب است. ما از خود می‌پرسیم که آیا این عمل به نوعی پژواکی از خروج شکینا «جلال خدا، از معبد در دوران عهد عتیق بوده است یا خیر. بنابراین، عیسی با اشاره به عبارت «من هستم» که به معنای «من او هستم» است، ظاهراً بر ابطال کتاب اشعیا تأکید کرده است.

بنابراین، همانطور که عیسی پس از استفاده از عبارت «من هستم» از معبد خارج می‌شود، بسیار خوب است که این راهی باشد برای یوحنا تا به طور نامحسوس به ما یادآوری کند که چگونه جلال خدا از معبد خارج شد، همانطور که در کتاب حزقیال در چندین قسمت شرح داده شده است، زیرا حزقیال می‌بیند که جلال خدا به تدریج از معبد خارج می‌شود. شاید در این مورد، چیزی در سنت هم‌نوا در متونی مانند متی ۲۳ نیز وجود داشته باشد، جایی که پس از اعلام مصیبت‌ها بر اسرائیل و به ویژه سوگواری برای آینده اورشلیم در آیات ۲۰، فصل ۲۳، آیات ۳۷-۳۹، عیسی دوباره از معبد خارج می‌شود و در ابتدای متی ۲۴ از او پرسیده می‌شود، آیا اینجا مکان زیبایی نیست؟ و او توضیح می‌دهد، خوب، زیباست، اما همه چیز قرار است ویران شود. بنابراین ممکن است در اینجا پژواکی وجود داشته باشد، نوعی تعمد در اینکه ما را به فکر چگونگی شورش اسرائیل علیه خدا در روزهای معبد اول که به نوعی دوباره در اینجا در روزهای معبد دوم اتفاق می‌افتد، وادارد.

نکته دیگری که احتمالاً باید در فصل ۸ به آن اشاره کرد، این است که عیسی در آیه ۱۲ فصل ۸، که به نوعی نکته کلیدی آن فصل است، گفته است: من نور جهان هستم. کسی که از من پیروی کند، در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور حیات را خواهد داشت. بنابراین، پیشینه تاریکی و نور قطعاً ما را آماده می‌کند تا بفهمیم که در فصل ۹، آیه ۵، چه اتفاقی برای این مرد می‌افتد که نابینا به دنیا آمده است، اما نابینایی او باعث جلال خدا می‌شود.

توجه کنید که عیسی در فصل ۹ به شاگردان توضیح داد که آن مرد گناهکار نبود، بلکه قرار بود خدا را جلال دهد. عیسی در فصل ۹، آیه ۵ می‌گوید، تا زمانی که در جهان هستم، نور جهان هستم، که تکرار همان چیزی است که او قبلاً در فصل ۸، آیه ۱۲ گفته بود. و البته، به نظر من، این تصویرسازی فصل ۸، آیه ۵۰ را به آنچه در فصل ۹ نیز اتفاق می‌افتد، مرتبط می‌کند.

در فصل ۸، آیه ۵۰، عیسی می‌گوید، من در پی جلال خود نیستم. کسی هست که آن را می‌جوید و او داور است. هر که از کلام من اطاعت کند، هرگز مرگ را نخواهد دید.

بنابراین، به نظر من، این موضوع، پیشینه مفهومی جالبی را برای آنچه در اینجا در یوحنا فصل ۹ اتفاق می‌افتد، فراهم می‌کند. همچنین، ما اولین اشاره مستقیم در یوحنا به حوض سیلوها را داریم. ما قبلاً در بحث خود در مورد پیشینه یوحنا ۷، ۳۷ تا ۳۹ کمی به آن اشاره کرده‌ایم، اما برای اولین بار آن را اینجا می‌بینیم. بنابراین، اگر هنوز به آن سخنرانی توجه نکرده‌اید، دوباره اسلایدهایی را که قبلاً در آنجا نشان داده‌ایم، نشان خواهیم داد و کمی سریع آن را مرور خواهیم کرد.

ما در چند سال گذشته در اورشلیم یک کشف جدید از یک استخر بزرگ دیگر در منطقه جنوبی شهر داوود داشته‌ایم. و بنابراین اکثر مردم امروز فکر می‌کنند که بالاخره مکان واقعی استخر سیلوام را پیدا کرده‌اند. بنابراین در جنوب کوه معبد در شهر داوود در دوران عهد عتیق، استخر سیلوام را داریم که در این نقشه‌ای که در حال حاضر نشان می‌دهیم، آنها فقط حدس می‌زدند و آن را درست اینجا، این منطقه روشن نقشه قرار می‌دادند.

کشف اخیر، البته آن را در جنوب‌تری از ورودی جنوبی معبد، در انتهای شهر قدیمی داوود قرار می‌دهد، بنابراین، از انتهای جنوبی معبد و سپس به سمت پایین شهر. پیش از این، مکانی که آنها پیدا کرده بودند چندان از مکانی که اخیراً پیدا کرده‌اند دور نبود، که اکثر مردم فکر می‌کنند دقیقاً همان است.

بنابراین، به گردشگرانی که قبلاً از اسرائیل بازدید می‌کردند، این مکان خاص نشان داده شد. با این حال ظاهراً این مکان مربوط به قرن اول نیست. و اکنون آنها این سازه عظیم را با پله‌های سنگی که به یک استخر بسیار بزرگ منتهی می‌شود، پیدا کرده‌اند.

و یک طرف که حفاری شده ۱۵۶ فوت طول دارد. بنابراین، آنجا یک تأسیسات نسبتاً بزرگ وجود دارد. و همانطور که می‌بینید، بخش زیادی از سنگ‌تراشی اصلی از دوران هیرودی هنوز آنجاست.

امروزه افراد زیادی از اینجا عبور می‌کنند. اگر از مسیر تونل حزقیا در اسرائیل عبور کنید، به اینجا برمی‌گردید. و از چند پله پایین می‌آیید و می‌توانید از اینجا عبور کنید. اینجا یک لوله فاضلاب است.

فکر می‌کنم در واقع این‌طور بود که آنها این خرابه‌ها را کشف کردند، در حالی که داشتند یک سیستم فاضلاب مدرن نصب می‌کردند و سعی داشتند به کارشان برسند. و این اتفاق همیشه در اسرائیل می‌افتد وقتی که در حال ساخت بزرگراه یا حفر پی برای یک آپارتمان جدید یا هر چیز دیگری هستند و بقایای باستانی پیدا می‌کنند. بنابراین، همه چیز این‌طور اتفاق افتاد.

تصویر دیگر مربوط به زمانی است که تمام سنگ‌های شکسته از دوران باستان را با چوب پوشانده‌اند تا مردم بتوانند از آنجا عبور کنند. و یک پلاکارد وجود دارد که بقایای به جا مانده را به شما نشان می‌دهد و آن را برای شما تفسیر می‌کند. این پلاکارد کمی در مورد پیوند دادن آن به فصل ۲۰ کتاب دوم پادشاهان، یک چیدمان آبی از پادشاه حزقیا، به شما نشان می‌دهد.

این آن نیست، اما شاید چیدمان حزقیا پیش‌درآمدی بر این استخر متأخر بوده که از دوران هیرودیان می‌آید. هنرمندان تلاش کرده‌اند تا تصور کنند که کل این بنا چه شکلی می‌توانسته داشته باشد. چیزی شبیه به این با پله‌هایی به سمت پایین به داخل استخر.

برداشت دیگری از آن از مقاله‌ی «مرور باستان‌شناسی کتاب مقدس» مربوط به چند سال پیش. و تصویر دیگری که به صورت آنلاین از یک سایت ویکی‌پدیا پیدا کردم. به نظر من، همه‌ی این‌ها ایده‌ی خوبی از شکل ظاهری این استخر در گذشته را نشان می‌دهند.

بنابراین، اگر از محیط جغرافیایی و برخی از بخش‌های ارجاعی فیزیکی متن به خود متن و ایده‌های الهیاتی آن برگردیم، به نظر می‌رسد کل متن بر این ایده استوار است که گناه علت اتفاقات بد برای شماست. در این مورد، کوری.

این مسلماً یک مشکل همیشگی است که بشریت سعی در درک آن دارد و سعی می‌کند در مورد آن بنویسد مدتی پیش کتابی منتشر کردیم با عنوان «چرا اتفاقات بد برای آدم‌های خوب می‌افتد.» عکس این موضوع نیز یک مشکل است.

چرا اتفاقات خوب برای افراد بد می‌افتد؟ پس چرا افراد بی‌دین موفق می‌شوند؟ چرا افراد بادین رنج می‌کشند؟ بنابراین، همانطور که سعی می‌کنیم این موضوع را با توجه به کتاب مقدس درک کنیم، متوجه می‌شویم که گاهی اوقات، و تأکید اینجا بر کلمه "گاهی اوقات" است. آیا باید دوباره بگوییم؟ گاهی اوقات، کتاب مقدس در مورد بیماری، گناه و مصیبتی که در نتیجه گناه، شورش آنها علیه خدا بر سر مردم می‌آید صحبت می‌کند. بنابراین، مواردی از این دست در کتاب مقدس وجود دارد.

اخيراً موردی را دیده‌ایم که ظاهراً هنگام خواندن فصل ۵ یوحنا در مورد مرد فلجی که عیسی او را در استخر بتسداء، استخری متفاوت در انتهای دیگر مجموعه معبد، ضلع شمالی، شفا داد، عیسی به این مرد گفت دیگر گناه نکن. بنابراین شاید این به این واقعیت اشاره داشته باشد که بیماری او ارتباطی با رفتار غیراخلاقی‌اش قبل از فلج شدنش داشته است. چیزی در آنجا در جریان بوده است.

پولس در اول قرن‌تینان فصل ۱۱، در مورد برخی از اتفاقاتی که ممکن است به دلیل سوءاستفاده از سفره خداوند برای آنها رخ داده باشد، با قرن‌تینان صحبت کرد. یعقوب فصل ۵، وقتی از مسح و دعا کردن بزرگان برای کسی که بیمار است صحبت می‌کند، به این احتمال اشاره می‌کند که بیماری ممکن است ارتباطی با گناه داشته باشد و شاید اعتراف به گناه در چنین موقعیت‌هایی موجه باشد. بنابراین، دوباره، گاهی اوقات نوعی همبستگی بین بیماری یا فاجعه و گناه وجود دارد.

از سوی دیگر، گاهی اوقات، گناهکاران آشکار به موفقیت می‌رسند. این یکی از مشکلاتی است که کوهلت واعظ کتاب جامعه، به آن فکر می‌کند. او سعی دارد بفهمد که چرا گاهی اوقات افرادی که ظاهراً خداترس هستند، زندگی خوبی می‌سازند و ناگهان آن را از دست می‌دهند.

از طرف دیگر، افرادی که خداناباور نیستند، در حال پیشرفت هستند. چگونه این را درک می‌کنیم؟ این موضوع چندین بار در کتاب جامعه مورد بحث قرار گرفته است. من فکر می‌کنم متونی در امثال وجود دارد که در این مورد نیز سؤالاتی را مطرح می‌کند.

گاهی اوقات، مزمورنویس می‌خواهد بداند که چرا افرادی که پس از او هستند و خداناباورند، از او بهتر عمل می‌کنند. به یک معنا، کتاب حبقوق در حال تأمل در این است که چگونه با اسرائیل بدتر از ملت‌های خداناباور اطرافش رفتار می‌شود. این یک موضوع بسیار رایج در کتاب مقدس است.

گاهی اوقات، می‌توانیم گناه را به مشکلات ربط دهیم. با این حال، افراد خداترس نیز رنج می‌برند. ما نیازی نداریم که از ایوب فراتر برویم.

البته، خداوند عیسی یک شخص خداترس بود و با او بدتر از هر انسانی که تا به حال با او رفتار شده است رفتار شد. خود پولس رسول به این نوع چیزها اشاره می‌کند. او از برخی مشکلات رنج می‌برد، به ویژه در اعمال رسولان ۲۸ در سفر به روم.

اگر به یاد داشته باشید، بعد از غرق شدن کشتی، آنها مدتی در جزیره‌ای تنها بوده‌اند. آنها در حال روشن کردن آتش برای گرم شدن هستند. پولس در روشن کردن آتش کمک می‌کند.

او خم می‌شود و یک تکه چوب را برمی‌دارد و مارگزیده می‌شود. البته اطرافیان می‌گویند، خب، بفرمایید. حتماً کار اشتباهی کرده که این اتفاق برایش افتاده است.

پس، خدا او را به خاطر این کار مجازات کرد. آنها فکر می‌کنند که پولس در آن لحظه آماده‌ی مرگ است. البته، هیچ اتفاقی برای پولس نمی‌افتد و حالش خوب است.

بنابراین، آنها فکر می‌کنند که حتماً یک ویژگی الهی در مورد پولس وجود دارد، وگرنه این اتفاق نمی‌توانسته رخ داده باشد. بنابراین، آنها در هر دو مورد اشتباه می‌کردند. اینگونه واقعیت را تفسیر می‌کردند.

خود پولس از یک بیماری واقعی که در دوم قرن‌تانی ۱۲ با آن دست و پنجه نرم می‌کرد، یعنی خار مرموز جسمش، صحبت می‌کند که هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند منظورش چیست، اما ظاهراً یک مشکل جسمی است. که پولس می‌گوید خدا اجازه داده در زندگی‌اش باشد، حتی با اینکه از او خواسته بود آن را برطرف کند. پولس می‌گوید خدا مرا قادر ساخت تا با این مشکل کنار بیایم تا به او تکیه کنم و بفهمم که وقتی ضعیف بودم، در واقع قوی بودم. به نظر می‌رسد پولس می‌گوید اگر این رنج را نداشتم، به خاطر تمام چیزهای بزرگی که خدا در مکاشفه‌هایی که دریافت کرده بودم به من نشان داده بود، بیش از حد مغرور می‌شدم.

در هر صورت، ما چیزهای زیادی از این دست در کتاب مقدس داریم که به نظر نامنسجم می‌آیند. چطور می‌شود که افراد خداترس رنج می‌برند؟ چطور می‌شود که افراد خداناباور پیشرفت می‌کنند؟ پس ما در این دنیا، نتایج گناه آدم و حوا را داریم، دنیای آشفته، دنیایی از هم پاشیده، جایی که همه چیز همیشه آنطور که باید پیش نمی‌رود. این چیزی است که به ما دلیلی برای امید در کتاب مقدس می‌دهد.

اگر همه چیز در دنیای کنونی درست بود، ما هیچ آخرالزمانی نداشتیم. ما از قبل هر آنچه را که نیاز داریم داشتیم. بدیهی است که نداریم.

به نظر من، نتیجه‌ی تمام این داده‌ها این است که ما را گیج می‌کند و باعث می‌شود از خود پرسیم که در دنیا چه می‌گذرد. خدا از روی مشیت الهی اجازه داده است که زندگی در این دنیا آشفته و درهم‌برهم باشد تا

افرادی که او را می‌شناسند، به او توکل کنند و مشتاق روزی باشند که ما در دعای ربانی، پادشاهی آسمانی خدا را به زمین می‌آوریم. ما شاهد آمدن آن به زمین به صورت تکه‌های کوچک در زندگی خود هستیم، اما هنوز همه چیز را ندیده‌ایم.

هر بار که روزنامه می‌خوانیم و از رنج کشیدن یک فرد بی‌گناه مطلع می‌شویم، با شور و شوق بیشتری می‌گوییم، باشد که پادشاهی تو بیاید، باشد که اراده تو همانطور که در آسمان است، بر زمین نیز انجام شود. در عین حال، هیچ مبنای کتاب مقدسی برای این فرض، قطعاً نه برای آموزش، نداریم که هر فرد رنج کشیده به خاطر گناه مجازات می‌شود. این همان چیزی است که در مورد مرد نابینا فرض شد.

وقتی منطق مرد نابینا، فریسیان را به گوشه‌ای راند، چاره‌ای جز استفاده از این لقب علیه او نداشتند: «تو کی هستی که به ما چیزی بگویی؟» (فصل ۹، آیه ۳۴). (ما هیچ مبنای کتاب مقدسی برای گفتن چنین چیزی نداریم، و هیچ مبنای کتاب مقدسی هم برای گفتن اینکه صرفاً به این دلیل که کسی پول زیادی دارد، صرفاً به این دلیل که در حال پیشرفت است، پس حتماً درستکار است، یا اینکه خدا به نوعی به خاطر فضیلتش به او پاداش می‌دهد، نداریم. این واقعاً چیزی نیست که بتوانیم در مورد آن اظهارات کلی داشته باشیم).

بر اساس این فصل، ما کاملاً دلایل کافی داریم که باور کنیم خداوند برای جلال بخشیدن به خود، رنج کشیدن انسان‌ها را مجاز می‌داند. این همان چیزی است که در فصل ۹ در مورد مرد نابینا اتفاق می‌افتد، و من فکر می‌کنم که این همان چیزی است که در فصل ۱۱ در مورد ایلعازر نیز اتفاق می‌افتد. زیرا وقتی عیسی متوجه می‌شود که ایلعازر بیمار است و در شرف مرگ است، فوراً برای نجات مریم، مرتا و ایلعازر از درد بیشتر اقدام نمی‌کند.

او اجازه می‌دهد بیماری تا سرحد مرگ پیش برود تا معجزه‌ای انجام دهد. بنابراین، جالب است که فصل ۱۱ آیه ۴، را به آنچه در اینجا در یوحنا ۹ در مورد آن صحبت می‌کنیم، پیوند دهیم. وقتی عیسی شنید که ایلعازر بیمار است، در یوحنا ۱۱، آیه ۴ گفت، این بیماری به مرگ ختم نخواهد شد. خب، اگر این را از متن خارج کنیم، عیسی اشتباه می‌کرد زیرا ایلعازر مرد.

با این حال، در تصویر بزرگتر، عیسی لازاروس را از مردگان برخیزانید تا درسی عمیق در مورد زندگی و مرگ و ایمان به او بیاموزد. بنابراین، این بیماری به مرگ ختم نخواهد شد، نه. این جلال خداست تا پسر خدا از طریق آن جلال یابد.

بنابراین، از این نظر، فکر می‌کنم آنچه در اینجا در یوحنا باب ۹ و آیات اولیه اتفاق می‌افتد پیش‌بینی‌کننده‌ی آنچه در یوحنا باب ۱۱ در آیات اولیه‌ی آنجا اتفاق می‌افتد، است. بنابراین به موضوع دیگری می‌پردازیم که به ما کمک می‌کند تا بفهمیم در یوحنا چه می‌گذرد، و ما تا حدودی از این موضوع گیج شده‌ایم، روشی که عیسی این مرد را شفا می‌دهد. بنابراین، به روشی که عیسی مردم را در یوحنا شفا داده است فکر کنید، به زمانی که او پسر یک مقام سلطنتی را در قانای جلیل شفا داد.

او این مرد جوان را از راه دور شفا داد. او او را شفا داد. او در کفرناحوم زندگی می‌کرد.

عیسی در قانا بود. عیسی شفای خود را در قانا اعلام کرد، نه به خاطر ایمان بیمار، بلکه به خاطر ایمان پدرش. سپس در فصل ۵ می‌بینیم که عیسی مرد مفلوجی را در کنار حوض بیت‌حسدا شفا می‌دهد.

این شخص به شکلی دلسوزانه به تصویر کشیده نشده است. ما هیچ دلیل واقعی نداریم که باور کنیم او فردی با ایمان بوده است. او شخصی بود که فکر می‌کرد فرشتگان قرار است آب را به هم بزنند و اگر بتواند قبل از اینکه آب از گردش بیفتد، به نحوی خود را به درون آن بیندازد، شفا خواهد یافت.

بنابراین، ایمان رابطه مبهمی با شفا در آنجا دارد. بنابراین، در فصل ۱۱، وقتی عیسی قرار است لازاروس را شفا دهد، ما هنوز به آنجا نرسیده‌ایم. به زودی این اتفاق خواهد افتاد.

آیا می‌گویید که مریم و مارتا با اطمینان باور داشتند که عیسی قرار است لازاروس را شفا دهد؟ ظاهراً نه، ظاهراً وقتی عیسی گفت که او زنده خواهد شد، آنها به عنوان یهودیان خوب آن زمان فکر می‌کردند که بله، او در روز قیامت برای داوری نهایی زنده خواهد شد. این ایمان آنها بود.

آنها واقعاً فکر نمی‌کردند که عیسی در آن لحظه در شرف شفا دادن او باشد. بنابراین، ایمان و شفا امروزه اغلب با هم مرتبط هستند. ما افرادی را داریم که آنها را شفا دهندگان ایمان می‌نامیم.

شاید ما نسبت به عملکرد آنها شک داشته باشیم، اما ایمان و شفا اغلب با هم مرتبط هستند. در برخی از شفاهای عیسی، واقعاً همینطور است، اما در انجیل یوحنا نه چندان. بنابراین، عیسی با این مرد نابینا کار می‌کند و مستقیماً در مورد ایمان با او صحبت نمی‌کند.

در عوض، او کاری انجام می‌دهد که برای ما بسیار عجیب به نظر می‌رسد. او از تف استفاده می‌کند. بنابراین خم می‌شود و خاک را با تف مخلوط می‌کند و کمی گل یا لای درست می‌کند و آن را به چشمان مرد می‌مالد و به او می‌گوید که برای شفا یافتن، شستن آن و شفا یافتن به استخر بتسدا برود.

استفاده از آب دهان برای شفا دادن منحصر به یوحنا ۹ نیست. این کاری است که عیسی در مرقس ۷ و مرقس ۸ نیز انجام داده است. تا جایی که به یاد دارم، مرقس ۷ نمونه‌ای است که در آن شخصی ناشنوا و دارای اختلال شنوایی است و عیسی آب دهان را روی گوش‌های او می‌گذارد. به گمان من، مرقس ۸ مورد دیگری است که در آن شخص قادر به دیدن نیست.

اگر به متون باستانی که از تف صحبت می‌کنند، چه در منابع یونانی-رومی و چه در منابع یهودی، نگاهی بیندازید، ترکیبی از متون را می‌بینید که نشان می‌دهد خرافاتی وجود داشته مبنی بر اینکه تف گاهی اوقات ارزش دارویی داشته است، اما متون دیگر نیز نشان می‌دهند که تف همیشه آن معنای مثبت را نداشته است. ببخشید، من یک نوشیدنی می‌آورم. در منابع یهودی، همین نوع بررسی‌های متناقض در مورد استفاده از تف وجود دارد.

متونی وجود دارد که از آن به عنوان ماده‌ای با ارزش دارویی احتمالی یاد می‌کنند، اما متونی نیز وجود دارند که از آن به عنوان یک ماده‌ی نجاست آیینی یاد می‌کنند. بدیهی است که می‌دانیم تف کردن به کسی در دوران باستان درست مانند امروز، راهی برای نشان دادن تحقیر کامل او و سخنانش بود. بنابراین، استفاده‌ی عیسی از تف در اینجا، گیج‌کننده است.

این چیزی است که نه در دوران باستان و نه در دوران امروز به راحتی قابل درک نیست. بهترین چیزی که من برای کمک به درک آن دارم شاید این باشد که کاری که عیسی در اینجا انجام می‌دهد، به نوعی بازسازی خلقت آدم و حوا است. طبق پیدایش ۲، خداوند بشریت را از خاک زمین، از گل آفرید.

از خاک به خاک آمده‌ای و باز خواهی گشت، به یاد خواهی آورد که کتاب مقدس می‌گوید. شاید عیسی به نوعی خالق باشد. ما از یوحنا ۱ می‌دانیم که او در واقع خالق اصلی است.

شاید او با این عمل نمادین، بینایی این مرد را بازسازی می‌کند. شاید این پاسخ قانع‌کننده یا کاملاً رضایت‌بخشی برای این سوال نباشد، اما در حال حاضر بهترین پاسخی است که دارم و هنوز سعی می‌کنم در مورد آن فکر کنم و آن را بفهمم. بنابراین شاید عیسی در اینجا دوباره به پیدایش ۲ مراجعه می‌کند.

شاید عیسی صرفاً دارد ایمان آن مرد را آزمایش می‌کند، چون دارد کاری می‌کند که از بعضی جهات خیلی عجیب است و نمی‌دانم، اصلاً کار خوشایندی نیست که کسی آن را به چشم‌هایش بمالد. خاک و آب دهان با هم مخلوط شده‌اند. برو در حوض سیلوحا خودت را بشوی.

بنابراین، آن مرد حتماً با خودش فکر کرده است. من نمی‌دانم این مرد کیست یا چرا این کار را می‌کند. شاید او فقط واقع‌بینانه فکر کرده است که چه چیزی برای از دست دادن دارم؟ شاید او فکر کرده است که واقعاً اتفاقی در حال رخ دادن است و شروع به ایمان آوردن به عیسی کرده است.

چه کسی می‌داند؟ اما او به عیسی اجازه داد که گل را به چشمانش بمالد و او به عنوان یک مرد نابینا راه خود را به پایین ادامه داد. حتماً رسیدن به حوض سیلوحا دشوار بوده است و او شستشو داد و همانطور که متن می‌گوید، شروع به دیدن کرد. نکته جالب دیگر در مورد متن، ایده شستشو در حوض سیلوحا است.

کلمه عبری پشت این کلمه، کلمه‌ای است که به فرستادن مربوط می‌شود. بنابراین شاید عیسی او را به برکه فرستاد. او فرستاده شده بود.

او از طرف عیسی مأموریت داشت تا به مشککش رسیدگی کند، بنابراین این نوعی جناس بود، جای مناسبی برای استفاده او. در یوحنا فصل ۹ آیه ۷ در این مورد به ما گفته شده است. در حوض سیلوحا بشوید. نظر سردیر.

این کلمه به معنی فرستاده شده است. بنابراین، عیسی او را به استخری که مردم به آنجا می‌روند فرستاد و اینگونه بود که او شفا یافت. همانطور که این داستان را در مورد این مرد بررسی می‌کنیم، جالب است که او را با مرد فلج در یوحنا فصل ۵ که در استخر دیگری، استخر بتسدا، شفا یافت، مقایسه و تضاد کنیم.

ربط دادن این دو متن به هم، چه شباهت‌ها و چه تفاوت‌ها، تا حدودی جالب است. بنابراین، وقتی این دو شفا در روز سبت را با هم مقایسه می‌کنیم، مرد در یوحنا ۵، همانطور که متن به ما می‌گوید، به مدت ۳۸ سال فلج بوده است. من فکر نمی‌کنم هیچ چیز نمادینی در مورد عدد ۳۸ در آنجا وجود داشته باشد.

فکر می‌کنم این فقط به این معنی است که او مدت زیادی فلج بوده تا شدت رنجش را برجسته کند. این فقط اتفاقی نبود که برای او افتاده باشد و فوراً از بین برود، یک مشکل گذرا. این یک وضعیت مزمن است. که مرد بخش بزرگی از زندگی‌اش با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

بنابراین، این یک مشکل جدی بود که آن مرد داشت، که به مدت ۳۸ سال فلج بود، اما نه به شدت کسی که هرگز بینایی نداشته است، یعنی یک نابینای مادرزادی. در هر دو مورد، عیسی ابتکار عمل را به دست می‌گیرد. در هیچ یک از این موارد، فرد شفا نمی‌یابد، کسی که نزد عیسی می‌آید و درخواست شفا می‌کند.

عیسی نزد آنها می‌آید و ابتکار عمل را به دست می‌گیرد، برخلاف سایر شفاه که در آن کسی می‌آید و درخواست شفا می‌کند یا از عیسی می‌خواهد که پسرشان را شفا دهد، همانطور که در مورد مقام رسمی در فصل ۴ اتفاق افتاد. در هر دو مورد، اعمال پدر توسط عیسی مطابق فصل ۵ نشان داده می‌شود. در فصل عیسی گفت که من باید اعمال کسی را که مرا فرستاده است انجام دهم. بنابراین نظرات مشابهی در ۹، مورد آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد وجود دارد. کسی که مرا فرستاده است در فصل ۹ کار می‌کند، پدر در

فصل ۵ کار می‌کند. در فصل ۵، اگرچه مرد به دنبال آب بود، فکر کرد که اگر به نحوی به درون آب بی‌پرد، وقتی آب به حرکت درآمد، فرشته‌ای فکر کرد که او شفا خواهد یافت.

با این حال، عیسی او را بدون استفاده از آب شفا داد. این مرد در یوحنا ۹ اصلاً نمی‌دانست که حوض سیلوحا می‌تواند به او کمک کند. او به دنبال آب نبود، او هیچ ایده‌ای در مورد ارزش حوض سیلوحا نداشت.

با این وجود، عیسی او را مجبور کرد که در حوض سیلوحا غسل کند. بنابراین، در هر دو روایت، وضعیت کاملاً برعکس با آب داریم. در هر دو روایت، فریسیان از این موضوع مطلع شده و از عیسی انتقاد کردند و این موضوع به روز سبت مربوط می‌شود.

بنابراین، در هر دو مورد، بحث بزرگی درمی‌گیرد. در فصل ۵ و همچنین در فصل ۹، کل این رویداد یک موضوع آموزشی است و به عیسی کمک می‌کند تا ماهیت مأموریت خود را توضیح دهد. در فصل ۵، به نظر می‌رسد فرد شفا یافته کسی است که با فریسیان همدردی می‌کند، زیرا وقتی متوجه می‌شود که این عیسی بوده که او را شفا داده، می‌رود و به فریسیان می‌گوید.

بنابراین، او، به یک معنا، به کسی تبدیل می‌شود که، می‌توانیم بگوییم، فریسیان را به خاطر عیسی بیمار می‌کند. او به نوعی با آنها همسو است، همانطور که داستان روایت می‌شود. از سوی دیگر، در فصل ۹، مرد نابینا به هیچ وجه به فریسیان ربطی ندارد.

در واقع، او آنها را به خاطر اینکه مدام از او همین سوال را بارها و بارها می‌پرسند، مسخره می‌کند. و البته آنها سعی می‌کنند به او توهین کنند و او را از کنیسه بیرون می‌اندازند. بنابراین، رابطه‌ای متضاد با فریسیان در فصل ۵ و فصل ۹. مرد در فصل ۵، بر اساس آنچه عیسی به او گفت، دیگر گناه نکر مگر اینکه اتفاق بدتری برایت بیفتد، ممکن است به این معنی باشد که آن مرد گناهکار بوده و فلج شدنش به آن مربوط بوده است.

حداقل، این نشان می‌دهد که عیسی به او می‌گوید، بهتر است خودت را جمع و جور کنی وگرنه اتفاق بدتری ممکن است رخ دهد. در فصل ۹ هیچ چیز در مورد این موضوع وجود ندارد. عیسی تأیید می‌کند که انسان گناهکار نبود و همه اینها صرفاً برای جلال خدا اتفاق می‌افتاد. در فصل ۵ هیچ چیز در مورد ایمان آوردن این مرد فلج وجود ندارد.

بحثی از روی سکوت، قبول دارم، ما به هیچ وجه سعی نداریم سرنوشت ابدی او را به اینجا موکول کنیم. فقط از خود داستان می‌توان فهمید که هیچ چیز در مورد مؤمن بودن او وجود ندارد. با این حال، در فصل ۹، بدیهی است که این مرد نه تنها به یک مؤمن تبدیل می‌شود، بلکه به یک مؤمن نمونه تبدیل می‌شود، ۹ مؤمنی که ایمانش اکنون در پایان فصل ۹ درس بزرگی در مورد ماهیت ایمان می‌دهد.

البته هر دوی این موارد منجر به اختلاف نظر بعدی در متن فصل ۵ می‌شود، جایی که عیسی در مورد تمام شاهدانی که به او شهادت می‌دهند، تعلیم می‌دهد. در اینجا در فصل ۹، این جمله کوتاه و مختصر، طنز ماجرا را نشان می‌دهد، اینکه کسانی که قرار است بصیرت زیادی داشته باشند، در واقع نابینا هستند. این مرد که قبلاً نابینا بود، اکنون نه تنها از نظر جسمی می‌تواند ببیند، بلکه حدس می‌زند از نظر روحی نیز می‌تواند ببیند.

ما این نتیجه‌گیری طعنه آمیز را از متن داریم و با این ایده که نابینایی هم به یک مشکل جسمی و هم به یک بینش معنوی مربوط می‌شود، به پایان می‌رسانیم. بنابراین، این مرد که نابینا است، بینایی خود را به دست

می آورد و به تدریج بینش بیشتری در مورد عیسی پیدا می کند. در ابتدا، او متوجه می شود که عیسی یک پیامبر است.

نظرات مداوم او در مورد عیسی در حین بحث با فریسیان، او فکر می کند که مرد خوبی است، اتفاق خوبی در اینجا در حال رخ دادن است، و به تدریج وقتی عیسی نزد او می آید و از او می پرسد که آیا به پسر انسان ایمان دارد، او جهل خود را ابراز می کند، او حتی نمی داند که او کیست، اما وقتی عیسی می گوید که من هستم، بلافاصله ظاهراً در مقابل عیسی سجده می کند، باید بگویم که سجده می کند و او را می پرستد. بنابراین، این مرد که نابینا است، یک مرد عادی، بصیرت پیدا می کند. فریسیانی که افراد صاحب منصبی هستند، افرادی که متخصص تورات هستند، افرادی که بینایی فیزیکی دارند، کسانی که تمام جایگاه و قدرت فرهنگ را در کنار خود دارند، فریسیانی که ظاهراً بصیرت دارند، کور نشان داده می شوند.

چشمان آنها کاملاً باز است، اما ذهنشان کاملاً بسته است و به آنچه خدا انجام می دهد، یعنی کارهای خدا در عیسی، توجهی ندارد. بنابراین، چشمان کاملاً باز یا چشمان کاملاً بسته، این تناقض است. متون دیگر یوحنا که در مورد نور و بینایی صحبت می کنند، برای بررسی این موضوع جالب هستند.

بنابراین، فکر می کنم می توانیم یک الهیات کامل کتاب مقدسی را اینجا مطرح کنیم، هرچند وقت نداریم که عمیقاً به آن بپردازیم. می توانید به برخی از این متون نگاه کنید و خودتان آنها را مطالعه کنید تا ببینید که چگونه دیدن به استعاره ای برای ادراک معنوی تبدیل می شود. شاید متن اصلی همه آنها که مرتباً به آن برمی گردیم و بارها در عهد جدید به آن اشاره می شود، اشعیا ۶ باشد که به رسالت اشعیا مربوط می شود.

اشعیا خدا را می بیند که بر تخت سلطنت نشسته و خود را برای خدمت به خدا آماده می کند. او خواهد رفت، مرا بفرست، من اینجا هستم، مرا بفرست. بنابراین، خدا می گوید، بسیار خوب، اما مأموریتی که او برای اشعیا دارد مطمئناً مأموریتی خوشایند نیست.

مأموریتی که اشعیا بر عهده دارد، صحبت کردن با بسیاری از افراد سنگدل است. بنابراین ما این متن را در اشعیا ۶ داریم که در متی ۱۳ و دیگر سنت های هم نوا آمده است، همچنین توضیحی در مورد استخر و تمثیل برزگر. همچنین در اعمال رسولان ۲۸ در پایان خدمت پولس در آنجا آمده است.

بنابراین، به اشعیا چه گفته می شود؟ به او گفته می شود که اگرچه مردم آنچه را که او می گوید می بینند و می شنوند، اما واقعاً آن را درک نخواهند کرد. بنابراین، اگرچه آنها می بینند، اما واقعاً درک نمی کنند که چه اتفاقی دارد می افتد. اگرچه آنها آنچه را که او می گوید می شنوند، اما به آن گوش نمی دهند.

آنها واقعاً متوجه نخواهند شد که چه اتفاقی دارد می افتد. بنابراین، این موضوع حتی در کتاب اشعیا نیز بسیار طعنه آمیز است. و بنابراین، چندین بار دیگر در عهد جدید مطرح می شود.

بنابراین، ما حتی ضرب المثل هایی مثل این را در فرهنگ پاپ اینجا در ایالات متحده و گمان می کنم در سایر نقاط جهان نیز داریم. حتی چند دهه پیش، در سال ۱۹۷۰، یک آهنگ پاپ توسط مردی به نام ری استیونز که آهنگ های طنز زیادی ساخته بود، ساخته شد و نام آن «همه چیز به روش خودش زیباست» بود. و ری اساساً این آهنگ را نوشت تا بگوید که نباید در مورد دیگران قضاوت کرد.

و اگر اینطور است، مشکل شما این است که آنقدر کور هستید که نمی توانید ارزش چیزهای دیگری را که با جهان بینی شما مطابقت ندارند، ببینید. بنابراین، من فکر می کنم ری اساساً در این آهنگ نسبی گرایی اخلاقی را آموزش می داد، نه اینکه آهنگ را تأیید کند. اما ما بارها این ضرب المثل را شنیده ایم که هیچ کس به اندازه کسی که نمی بیند کور نیست.

افرادی که تصمیم می‌گیرند نابینا بمانند، کسانی هستند که واقعاً نابینا هستند، نه افرادی که از نظر جسمی نابینا هستند. بسیاری از آنها بسیار تیزبین و هوشیار و از نظر دستاوردهای فکری بسیار متبحر هستند. بنابراین، اکنون فقط لحظه‌ای فکر می‌کنیم که با استنتاج از این واقعه در کتاب مقدس در مورد این مرد نابینا، این چه چیزی را در مورد افراد نابینا، افرادی که در سراسر کتاب مقدس کم‌بینا هستند، به ما می‌گوید؟ اگر به عهد عتیق برگردیم، شکی نیست که خدا به نابینایان اهمیت می‌دهد. به اسرائیل گفته شده است که کسی را که فرد نابینا را مسخره می‌کند یا او را در بزرگراه گمراه می‌کند، نفرین کند.

در کتاب ایوب در فصل ۲۹، اشاره‌ای به همین نوع ارزش وجود دارد. مزامیر از خدا به عنوان کسی که چشمان نابینایان را باز می‌کند، سخن می‌گوید. شما برخی متون نبوی در این مورد را می‌بینید، از جمله اشعیا که احتمالاً توسط عیسی در متی فصل ۱۱ به آن اشاره شده است، زمانی که یحیی تعمید دهنده زندانی، ۳۵ می‌شود و از عیسی می‌پرسد، آیا باید به دنبال شخص دیگری باشم یا تو قرار است اوضاع را درست کنی یا نه؟ عیسی به نابینایان بینا و ناشنوایان شنوا و زنده شدن مردگان و زبان اشاره می‌کند که احتمالاً به اشعیا فصل ۳۵ اشاره دارد.

بنابراین، خدا چشمان نابینایان را باز می‌کند. در مورد برخی از این متون، شما از خود می‌پرسید که آیا آنها متونی هستند که در مورد نابینایی فیزیکی هستند یا اینکه او چشمان اسرائیل را به آنچه که او به صورت نبوتی انجام می‌دهد باز می‌کند تا نعمت نهایی خدا را دریافت کند. از سوی دیگر، اگرچه من این متون را فهرست نکرده‌ام، متونی در اشعیا و سایر متون نبوی وجود دارد که در آنها آمده است که خدا به دلیل گناهان مردم، آنها را به نابینایی مبتلا خواهد کرد و نابینایی یک داوری است.

احتمالاً از این نظر، نه آنقدر که خدا به معنای واقعی کلمه مردم را کور کند، بلکه اساساً خدا آنها را به دلیل گناهشان نسبت به واقعیت‌هایش کور می‌کند. بنابراین ما متون زیادی داریم که در آنها عیسی نسبت به افراد نابینا دلسوزی می‌کند و آنها را شفا می‌دهد، چه در متی و چه در مرقس. جالب است که ببینیم نابینایی چگونه در ماموریت پولس نقش دارد.

در اعمال رسولان فصل ۱۳، پولس در اولین سفر تبلیغی خود، به گمان من در جزیره قبرس با شخصی به نام الیماس روبرو می‌شود. این شخص به عنوان یک فرد غیبی، یک واسطه یا یک جادوگر به تصویر کشیده شده است. بنابراین، او با پولس مخالفت می‌کند.

بنابراین، پولس به او نگاه می‌کند، می‌گوید. جالب است که در اعمال رسولان ۱۳ آیه ۹ تأکید می‌کند که شائول پر از روح است و می‌گوید مستقیماً به الیما نگاه کنید، اگر می‌خواهید مستقیماً به چشمانش نگاه کنید، و می‌گوید که تو پر از انواع فریب و نیرنگ هستی. تو هرگز از منحرف کردن راه درست خداوند دست برنخواهی داشت.

اکنون دست خداوند بر ضد توست. تو برای مدتی نابینا خواهی شد، حتی قادر به دیدن نور خورشید نخواهی بود. بنابراین، متن در ادامه توضیح می‌دهد که چگونه این اتفاق افتاده است و چگونه ناظران این عمل به دلیل آن به خداوند ایمان می‌آورند.

بنابراین، این جادوگر، الیما، نسبت به امور خدا نابینا است و با پولس مخالفت می‌کند. بنابراین، پولس او را کور می‌کند. وضعیت جسمی او نیز مناسب نابینایی معنوی اوست.

از سوی دیگر، وقتی پولس در اعمال رسولان ۲۶ در حال محاکمه است و در برابر آگریپا از خود دفاع می‌کند، ماموریت خود را به شیوه‌ای خاص توصیف می‌کند. او می‌گوید که خدا او را فراخوانده است، خدا او

را از آزار و اذیت قوم خود نجات داده است و او از غیریهودیان است و اکنون خدا او را می‌فرستد تا چشمان را باز کند و آنها را از تاریکی به نور، از قدرت شیطان به خدا بازگرداند، تا بتوانند بخشش گناهان و جایگاهی در میان کسانی که با ایمان به من تقدیس شده‌اند، دریافت کنند. بنابراین ما بار دیگر در کتاب مقدس می‌بینیم که چگونه عیسی آمده است تا جهان را روشن کند و ماهیت نابینایی این مرد در اینجا در یوحنا فصل ۹ تصویری از نابینایی مردم نسبت به خدا جدا از انجیل خداوند عیسی مسیح است.

بنابراین همانطور که عیسی گفت، و با این جمله به پایان می‌رسانیم، من نور جهان هستم. کسی که از من پیروی کند، در تاریکی راه نخواهد رفت، بلکه نور حیات را خواهد داشت. این در مورد کسانی که بینایی دارند و کسانی که بینایی‌شان ضعیف است، صادق است.

اگر آنها از عیسی پیروی می‌کنند، نور حیات را دارند.

این دکتر دیوید ترنر در حال تدریس در مورد انجیل یوحنا است. این جلسه یازدهم، دوران پرتنش در اورشلیم، مرد نابینا و مردان نابینا، یوحنا ۹: ۱-۴۱ است.